

بوسه‌ها

داستان‌های دروغگو





داستان‌های دروغگو

فرناندو سورنتینو

مترجم: رضا اسکندری

CUENTOS DEL MENTIROSO
©Text: Fernando Sorrentino, 2012

نشر هوپا در چهارچوب قانون بین‌المللی
حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز
انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در
سراسر دنیا با بستن قرارداد از نویسنده‌ی آن
(Fernando Sorrentino) خریداری کرده است.
انتشار و ترجمه‌ی این اثر به زبان فارسی
از سوی ناشران و مترجمان دیگر مخالف
قوانین بین‌المللی و اخلاق حرفه‌ای نشر است.

سرشناسه: سورنتینو، فرناندو، ۱۹۴۲ - م.

Sorrentino, Fernando

عنوان و نام پدیدآور: داستان‌های دروغگو/

فرناندو سورنتینو؛ مترجم رضا اسکندری.

مشخصات نشر: تهران: هوپا، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۵۹ص: مصور.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۴۱-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: Cuentos del mentiroso, 1979.

موضوع: داستان‌های کوتاه آرژانتینی -- قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: اسکندری، رضا، ۱۳۶۴ - مترجم

رده‌بندی کنگره: PQ۷۷۹۸/۲۳/۴ د۲ ۱۳۹۴

رده‌بندی دیویی: ۸۶۳/۶۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۰۹۰۰۴۵

داستان‌های دروغگو

نویسنده: فرناندو سورنتینو

مترجم: رضا اسکندری

ویراستار: آمنه رستمی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراح گرافیک: الهه جوانمرد

تصویرگر: فاطمه محمدعلی‌پور

طراح جلد: بابک قادری

ناظر چاپ: مرتضی فخری

چاپ دوم: ۱۳۹۶

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۳۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۲۵-۴۱-۲



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه دوم الف، پلاک ۳/۱
واحد دوم غربی، صندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰
◀ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.
◀ استفاده از بخش‌هایی از متن کتاب، فقط برای نقد و معرفی آن مجاز است.

www.hoopa.ir

info@hoopa.ir

برای من

و دار و دسته‌ی دوست‌داشتنی‌اش:

رالف.



سه یا چهار خانه آن طرف تر...

سه یا چهار خانه آن طرف تر از خانه‌ی ما یکی از دوستان من زندگی می‌کند. نامش لهیو گارسیاست. گارسیا فامیلی معمولی است، اما اسم لهیو خیلی کم پیدا می‌شود. به هر حال، هیچ کس او را لهیو یا حتی گارسیا صدا نمی‌کند، همه به او دروغگو می‌گویند.

به این دلیل که همیشه دروغ می‌گوید؟ نمی‌دانم. حتی کامل مطمئن نیستم دروغ می‌گوید، اما اطمینانی هم به

راست گفتنش ندارم. چند وقت است او را ندیده‌ام؟ فکر کنم پنج شش سال.

آن روزها، من کامپیوتر نداشتم و تمام کتاب‌هایم را با ماشین تحریری خاکستری‌رنگ، سنگین و دوست‌داشتنی می‌نوشتم.

یک روز عصر، مشغول نوشتن داستانی بودم، این داستانی که مشغول خواندنش هستید نبود، که صدای زنگ در آمد.

فکر کردم یعنی کی مزاحم کارم شده؟

غرغرکنان در را باز کردم. مزاحم کسی نبود جز لهلیو گارسیا یا همان دروغگو.

باید اعتراف کنم لهلیو آدم خیلی خوش‌قیافه‌ای است. با دقت زیادی لباس پوشیده بود، هرچند لباس‌هایش بیشتر حال و هوای لباس فرم دانشجوهای کالج را داشت، کفش‌های راحت قهوه‌ای براق پوشیده بود، شلوار خاکستری، کت بلیزر

آبی تیره، پیراهن آبی کم‌رنگ و کراوات آبی و قرمز و در دست چپش هم یک ساک ورزشی بود.

هنوز خود کارم تو دستم بود.

با انگشت به خود کار من اشاره کرد و با لحنی که بیشتر شبیه سلام و احوال‌پرسی بود پرسید: «همیشه مشغول نوشتن همین چرت و پرت‌هایی؟»

قبل از اینکه فرصت کنم جواب بدهم، دروغگو وارد خانه شده بود، جلوی ماشین تحریرم ایستاده بود و با تمسخر نوشته‌ی ناتمامی را می‌خواند که تو ماشین تحریر جا خوش کرده بود. قیافه‌ی آدم‌های ناراحت را به خودش گرفت و گفت: «بله... همیشه همین‌ها را می‌نویسی.»

این شکل کنایه زدن از آدمی مثل او برمی‌آید. اما می‌دانستم خیلی زود او را خواهم بخشید. تا وقتی جلویش را نگیرید رفتار نامناسب و مغرورانه‌اش را ادامه می‌دهد، اما در کل آدم خوبی است و حس طنز خیلی خوبی دارد.

ترجیح دادم اظهار نظرهایش را نشنیده بگیرم. اما او حملاتش را از سر گرفته بود، این بار با سؤالی که هدفی جز متحیر کردن من نداشت.

- اگر گفتم این چیست؟

بعد با حرکتی کم و بیش جادویی از تو کیف ورزشی‌اش تیری چوبی بیرون کشید. جواب ندادم. دوباره با اصرار پرسید: «می‌دانی این چیست؟»

با شیطنت جواب دادم: «فیل؟»

با کنایه گفت: «چه بامزه! تبریک می‌گویم، نبوغ و هوشت دائم در حال پیشرفت است.»

دوباره ساکت شدم. با لحنی پدران‌ه، انگار باورش شده باشد نمی‌دانم آن تیر چوبی چیست، اضافه کرد: «این یک تیر سرخ‌پوستی است... می‌دانی آن را از کجا پیدا کرده‌ام؟»
- احتمالاً آن را از اسباب‌بازی‌فروشی خریده‌ای.

دروغگو تیر را با نگاهی تحسین‌آمیز و چشم‌هایی نیمه‌باز

برانداز کرد، درست مثل کسی که در شهربازی‌ای پر از نور گم شده باشد... شنیدم با خودش حرف می‌زند... دقیق‌تر گوش دادم. زمزمه می‌کرد: «...فکر کنم با این تیر می‌خواستند من را بکشند.»

رویم را برگرداندم. دروغگو گفت: «مطمئنم دوست داری ماجراهای جدیدم را بشنوی.»

با لحن هشداردهنده‌ای فریاد زدم: «نه! نمی‌خواهم هیچ‌کدام از داستان‌هایت را بشنوم! نه از جدیدی‌ها و نه از قدیمی‌ها! سرم خیلی شلوغ است. باید این داستان را تمام کنم و برای نوشتن به آرامش نیاز دارم...»

گفت: «بسیار خب! من آدم سخاوتمندی هستم و با اینکه کمی خسته‌ام، خواهش‌هایت را بی‌جواب نمی‌گذارم... ماجراهایم را در غرب وحشی برایت تعریف می‌کنم.»

با ناامیدی گفتم: «وای نه!»

فایده نداشت. دروغگو با قیافه‌ای جدی که جای هیچ

«به عقیده‌ی یک کرم عجیب است که
انسان کتاب‌هایش را نمی‌خورد.»

بخشی از شعر «کرم‌های شب‌تاب» / رابیندرانات تاگور

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر